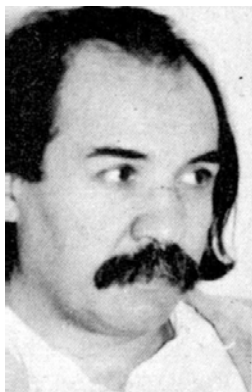


\* شما هم نویسنده و هم ژورنالیست هستید. خوب است که ابتدا در مورد مشکلات عمومی کار نویسندگی و ژورنالیستی و بخصوص پروسه اداری و عملی سانسور در ایران صحبت کنید. \* اگر منظورتان از نویسندگی انجام کاری آفرینشی است و نه عمل نوشتن که

آن، پیش از انجام کار آفرینشی صورت گرفته باشد. چرا که در زمان آفرینش یک اثر ادبی هنری، نویسنده لازم است که تمام توجه خود را معطوف به اثر بکند. در واقع هر گونه آگاهی هم زمان و در زمان، اثر را تحت تاثیر قرار می‌دهد و آن را تا سطح یک نوشته ژورنالیستی سوق می‌دهد.

که مارکس آزادی در مطبوعات را نمی‌پذیرد و در واقع توی کتش نمی‌رود و معتقد است روزنامه نگار، به ویژه آنان که در استخدام یک نشریه یا یک ایدئولوژی قرار می‌گیرند، در نهایت مزدورانی بیش نیستند. در صورتی که می‌دانید درباره‌ی ادبیات نظر دیگری دارد و معتقد است غایت ادبیات را خود



## هویت فردی، ضامن دمکراسی

### گفت و گوئی با منصور گوشان

در زبان فارسی به هر گونه نوشتنی اطلاق می‌شود، لازم است عرض کنم امر نویسندگی و دنیای آن، حتا زمانی که خود را نویسنده‌ی حرفه‌ای می‌دانی و بر آن مبنا کار می‌کنی، به طور کلی متفاوت است با دنیای روزنامه نگاری.

در زمان آفرینش یک اثر ادبی هنری، نویسنده هیچ گونه بدهی به واقعیت جهان خارج، اعم از جزء و کل، ندارد. در واقع او در لحظه آفرینش واقعیت خود یا واقعیت دیگر، واقعیت برآمده از کنش و واکنش شرایط موجود، اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و یا به طور کلی فرهنگی قرار دارد و بدیهی است که نمی‌تواند به جهان بیرون و یا واقعیت ساخته و پرداخته‌ی بیرون توجه هم زمانی داشته باشد. اشتباه بزرگی که بسیاری از نویسندگان و اغلب نویسندگان جوان تر می‌کنند، به ویژه آنان که می‌خواهند نویسنده‌ای متعهد باشند. اگر لازم است نویسنده‌ای متعهد و یا مسئول باشد، در برابر شرایط پیرامونی خودش، لازم است که تاثیر آن و کارکرد

این یعنی درست عکس آن چه برای نوشتن یک مطلب نشریه‌ای باید انجام داد. برای نوشتن یک مقاله، برای نشریه‌ای، جدا از آن که نویسنده ناگزیر است تمام جوانب واقعی و روز را در نظر داشته باشد، باید سطح مطلب را هم در حد و حدود مخاطبان نشریه در نظر بگیرد. لازم است که تا حدود زیادی بر اساس و مبنای چهارچوب و خواست‌های صاحب نشریه و یا خود نشریه بنویسد. در واقع ما در نوشتن یک اثر ادبی با متن طرف هستیم، در صورتی که در نوشتن یک اثر روزنامه‌ای با یک مطلب روبرو خواهیم بود. متن می‌تواند به تعداد خوانندگانش تاویل و تفسیر داشته باشد و در حقیقت چه ما بخواهیم و چه نخواهیم این اتفاق می‌افتد. در حالی که یک مطلب یا اثر روزنامه‌ای نمی‌تواند قابل تفسیر باشد. نویسنده‌ی روزنامه یا روزنامه نگار موظف است مقاله یا گزارش یا هر مطلب دیگری را به گونه‌ای بنویسد که رسا و سریع تاثیر باشد و پیامش به سرعت دریافت شود. گمانم روی همین اصل است

ادبیات مشخص می‌کند و یا به زبان دیگر، آفرینش گر آن یا نویسنده‌اش. لازم است توضیح بدهم که آن چه درباره‌ی ادبیات یا به دست آمدن متن عرض کردم، البته برمی‌گردد به کنش آفرینش یک اثر، که بحث مفصلی را می‌طلبد. اما بدیهی است که اثر آفرینشی نیز نوعی کالا است، متاعی است که باید به بازار عرضه شود. عرضه‌ای است که در همهی جهان نگوئیم، در تمام کشورهای دمکراتیک، بر اساس بازار، مرغوبیت یا در اینجا کیفیت کالا راه خود را به بازارهای کوچک و بزرگ باز می‌کند. در واقع جدا از دست‌های پنهان سیاسی اقتصادی که در همهی امور وجود دارد، هر اثری بر اساس حکایت عرضه و تقاضا راهی بازار می‌شود و به دست مشتری می‌رسد. آن چه در سؤال شما می‌تواند حائز اهمیت باشد، چگونگی این عمل در نظام جمهوری اسلامی است.

در نظام جمهوری اسلامی اثر آفرینشی نمی‌تواند بر اساس بازار عرضه و تقاضا راهی بازار شود. در واقع هیچ نویسنده‌ی

فارسی زبان یا بگوئیم ایرانی نمی‌داند استقبال یا بازاری که اثرش به دست آورده تا چه حد بر اساس نیاز جامعه یا پسند حقیقی مخاطب یا خواننده است. به زبان دیگر همان طور که در نظام جمهوری اسلامی ایران هیچ کس و هیچ چیز در جای بالقوه خود قرار ندارد، آثار آفرینشی هم امکان بروز و جلوه‌ی واقعی خود را نمی‌یابند. در حقیقت نظام جمهوری اسلامی با سانسور بی رحمانه خود نه تنها نویسندگان را در زمان حیات خود زنده به گور کرده است، که مهم تر از آن، رشد اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و بروز اندیشه‌های نو، اندیشه‌های در زمان را سرکوب کرده است و این در دراز مدت سبب شده همه چیز، به ویژه هنرها و امر آفرینش کورکورانه پیش برود. در واقع اگر امروز جامعه‌ی ایران، به ویژه جامعه‌ی فرهنگی و سیاسی دارای نشانه‌هایی از بلوغ فکری است و جهش‌هایی را شاهد هستیم، این ذره‌ای ناچیز از آن کلیت پنهان و یا جرقه‌ای از آن آتش زیر خاکستر است. روندی را که نظام جمهوری اسلامی برای انتشار یک اثر آفرینشی تحمیل می‌کند، آن قدر محدود، بسته، گنگ، غیر انسانی و دور از فضای لازم برای آفرینش و انتشار است که گمان نکنم تاریخ، حتا در دوران قرون وسطا هم به خاطر داشته باشد. می‌دانید که که کشیش‌های انگیزاسیون هم می‌دانستند چه می‌کنند و هم می‌دانستند که چرا تفتیش و سانسور می‌کنند. آنان بر اساس اعتقادات و خواسته‌هایشان دست‌های خود را آلوده می‌کردند و مهم تر از این که عمل سانسور در دوره و روزگاری بود که زشت بودن آن، حتا به نام خدا و مسیح، نه تنها برای خود کشیش‌ها چندان آشکار نبود، که برای اکثریت اقشار جامعه هم روشن نبود. امروز در جمهوری اسلامی نه تنها همه، حتا مسئولان آن، به عنوان مثال وزیر فعلی فرهنگ یا رئیس جمهور فعلی، می‌دانند و آگاهند بر عمل زشت و کثیف سانسور و یا عده‌ی زیادی که در اداره‌ی بررسی کتاب دست‌های خود را آلوده می‌کنند. منتها اتفاقی که در جمهوری اسلامی می‌افتد و سانسور وحشتناکی که اعمال می‌شود، همان طور که گفتیم، بر مبنای اعتقاد نیست، از

روی ترس و به خاطر ماندن و بیشتر چپاول کردن است. از کسی که دستور به سانسور می‌دهد، یا کسی که اصول و فرمان‌های سانسور و چگونگی آن را پیاده می‌کند، تا کسی که مستقیم دست به سانسور می‌زند، همه و همه فقط و فقط برای پول انجام می‌دهند. برای چاپیدن و پروار شدن.

در همدی سال‌هایی که به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آمد و شد داشتم، چه برای کتاب‌هایم و چه برای مجله‌ی «تکاپو» یا «بوطیقای نو»، هرگز با آدم معتقدی روبرو نشدم، مگر آن که احمقی تمام عیار بود که به سفارش یا خواست فردی سر کار گذاشته شده بود و در حقیقت هیچ کاره بود.

\* ممکن است به طور مشخص تر بگوئید که برای مثال خود شما به عنوان سردبیر مجله «آدینه» با دستگاه سانسور جمهوری اسلامی چه مشکلاتی داشتید و چه نکاتی را برای چاپ نشریه می‌بایستی رعایت می‌کردید؟

\* در دوره‌ی کوتاهی که من سردبیر مجله «آدینه» بودم، با این که حجمی بیش از فعالیت یک ساله‌ی پیش از آن منتشر کردم، به چند دلیل نمی‌تواند مثال‌های من در مورد «آدینه» الگویی کامل برای بررسی سانسور مطبوعات در نظام جمهوری اسلامی باشد، مگر به طور مشخص برای همین دوره که ویژگی‌های خود را دارد. آن دلایل هم اینها می‌تواند باشد:

مهم ترین مساله شرایط ویژه بعد از دوم خرداد بود که مردم و حتا بخش زیادی از جامعه‌ی روشنفکری، بار دیگر بر اساس احساسات شان و نه شعور سیاسی اجتماعی شان به پای صندوق‌های رای رفتند و از میان، حالا بگوئیم بدها، کمتر بد را انتخاب کردند. یعنی بدون آن که دقیق بدانند چکار می‌کنند، چون فرصتی به دست آمده بود که صدای اعتراض شان را بلند کنند، وارد میدان شدند و باز نشان دادند که دریافته‌ی سیاسی اجتماعی چندان درستی ندارند. به عنوان مثال روشنفکران، نویسندگان، کسانی مثل گلشیری، فراموش کردند آقای خاتمی مهربان، همان کسی است که در دوره‌ی وزارتش سانسور را هم در مورد کتاب و هم

نشریه، آن هم با آن همه تنگنا، قانونی کرد و گفت و می‌گوید که وقتی با پنبه و با قانون می‌شود سر برید و کاری کرد که آسیاب به آرامی و بدون جنجال و هوچی‌گری بچرخد، چرا باید آقای صفوی که نمی‌تواند اعتقادش به ولایت فقیه بیشتر از من باشد، با شمشیر و جنجال و آبروریزی زبان بکند و سر ببرد.

البته زیادند روشنفکرانی که مثل سال ۵۷ بند را آب دادند و بعد پشیمان شدند و یا دارند می‌شوند. تنها به این دلیل گلشیری را مثال زدم که در رادیوها از دوم خرداد و آقای خاتمی دفاع کرد و شما هم او را می‌شناسید. متأسفانه کمی از موضوع دور افتادیم، اما گمانم برای شما روشن شده باشد چرا تحول دوم خرداد، که از نظر من در چهارچوب خودش و بدون خلط مبحث کردن بسیار حائز اهمیت است، تو کت کسانی نمی‌رود و چرا خیلی‌ها که جلو افتادند که بله جامعه مدنی آقای خاتمی چنین است و چنان، حالا یواش یواش دارند برمی‌گردند و در واقع دنبال برف می‌گردند تا سرشان را زیر آن فرو کنند تا دیده نشوند و فردا روزی دوباره فرصت برای محو کردن خون عزیزانی را به دست آورند. پس با این شرایط متوجه می‌شوید که در یک دوره‌ی خاص هستیم و وزارت فرهنگ و ارشاد یا دولت آقای خاتمی، حساب شده و از روی قرار و مدارهای قبلی، می‌خواهد که یکسری آزادی بدهد و در لابلای آن یک چهره‌ی ملی اسلامی از روشنفکران خودی ارائه کند و جایگزین اپوزیسیون کند. چون دریافته است هر چه می‌کند، با وجود سانسور شدید، باز با یک یا چند گفته‌ی شاعر و نویسنده و روشنفکر در اینجا و آنجا بر باد می‌رود. روی همین اصل سعی کرد روی یکسری از روشنفکران سرمایه گذاری کند. در واقع به وضعیت و عملکرد دوره‌ی شاه رسیدند. گفتند حالا که با ترس و سانسور نمی‌توانیم ساکت کنیم، تعدادی را می‌خریم، چندتایی را که تن نمی‌دهند، می‌کشیم، بعضی‌ها فراری می‌شوند و بقیه هم از ترس می‌روند تو لاکشان.

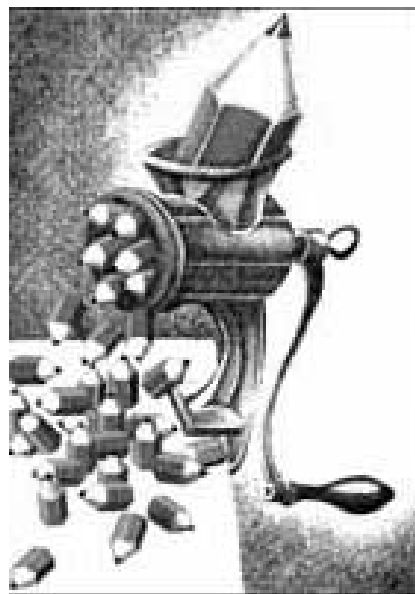
برای اجرای این طرح، چند نفر از جمله شهردار سابق یا وزیر فرهنگ و ارشاد

اسلامی، که برای ماندن در سکوی قدرت دریافته بودند نیاز به اصلاحات است، مامور چنین کاری شدند و خوشبختانه بیشتر به کاهدان زدند. سرمایه گذاری شان روی چهره هایی بود که از اول انقلاب شناخته شده بودند و به غلط یا درست رهبری غیر مستقیم را به عهده داشتند. چنان چه برای مثال عرض می‌کنم، در کانون نویسندگان که در پیش از انقلاب تا سال ۶۰ هنوز مسالهی پیش کسوت، اگر نخواهیم بگوییم مرشد و مرادی و یا گروه بازی و حزب گرایی مطرح بود، تا روزی که زنده یاد مختاری و زنده یاد پوینده با این حقیر حضور داشتیم، حتا شاعر بزرگی مثل شاملو هم که گاف‌های سیاسی بسیار کمتر از همه دارد و خوشبختانه همیشه نه تنها از حکومت‌ها دور بوده است، که علیه آنان مبارزه‌ی مستمر و خستگی ناپذیر داشته است، صاحب آتورتیه نبود و هر پیشنهاد و بحثی از طرف هر کس، اقتناعی پیش می‌رفت. روی همین اصل هم کسانی مثل آقای پرهام که می‌توانست کمک زیادی برای سازمان دهی کانون باشد، به دلیل تجربه‌ی گذشته‌اش، این شرایط دمکراسی بدون مصلحت گرایی را برنتابیدند و در جلسه‌ها شرکت نکردند و یا کمتر آمدند. مسالهی دوم، اداری مطبوعات به دلیل شرایط ویژه که عرض کردم پایش را کشیده بود عقب و در واقع ما در آن روزهای انتشار «آدینه» بیشتر با ستاد امر به معروف و نهی از منکر روبرو بودیم که سرانجام هم از من شکایت کرد و مجله را به دادگاه کشید، که من در آن زمان به دلیل این که تهدید به مرگ شده بودم و نام خود را در صدر فهرست مرگ دیده بودم، در خارج از کشور بسر می‌بردم و آقای ذاکری به درستی با خلع من از سردبیری، مجله را از تعطیلی نجات داد.

مسالهی دیگر حضور خود آقای ذاکری به عنوان مدیر مسئول و شخص بسیار با تجربه‌ای بود. در واقع اگر چه من با اختیار تام سردبیری مجله را پذیرفتم و آقای ذاکری در آن چند ماه هرگز کوچک ترین دخالتی در محتوا و شکل مجله نکرد، اما ارتباط مجله با اداری مطبوعات شخص

آقای ذاکری بود. در صورتی که زمانی که من سردبیر «دنیای سخن» یا «تکاپو» و «بوطیقای نو» بودم، اداری مطبوعات یا نیروهای امنیتی با من تماس می‌گرفتند و نه مدیر نشریه.

من در هر سه دوره‌ای که سردبیر بودم و یا حتا در دوره‌ای که در انتشار دوره‌ی نخست «گردون» نقش داشتم، هرگز نخواستم بیرون از چهارچوب‌های تعیین شده حرکت کنم. تنها تفاوتی که در این زمینه، بین من و دیگر سردبیران بود در چگونگی تفسیرمان از قانون اساسی، قانون مطبوعات و نهایت خط قرمزی بود که ماهانه و گاه روزانه



تغییر می‌کرد. برای مثال در قانون‌ها آمده، نباید آثار منتشر شده خلاف قانون و مصلحت نظام و شرع اسلام باشد، از نظر من هنوز هم هیچ چیز یا آثاری که من منتشر کرده‌ام، خلاف نیست و نبوده است و نمی‌تواند باشد. برای همین هم متاسفانه مدام با توفیق و تهدید و فشارهای روانی روبرو بودم. در تمام بازجویی‌ها هم گفته‌ام که من خلاف نکرده‌ام و اگر اشکالی هست از عملکرد من نیست، در قانون‌ها یا تفسیرهای آن است.

\* سانسور و نقض آزادی بیان در ایران، چه در رژیم پهلوی و چه در رژیم جمهوری اسلامی، وجود داشته است. به نظر شما، چه تفاوت‌های عملی در این زمینه

عملکرد این دو رژیم را از هم متمایز می‌کند؟ \* تفاوت عمده و بزرگی بین این دو رژیم وجود دارد. ما در رژیم جمهوری اسلامی ابتدا با یک رژیم عقیدتی روبرو هستیم. با یک اندیشه‌ی اصلاح ناپذیری که به هیچ عنوان نمی‌تواند خود را با شرایط بیرونی تطبیق بدهد و هر گونه تلاشی هم در این زمینه می‌بینید که بیهوده است و اصلاح طلب‌ها راه به جایی نمی‌جویند و دارند مدام به دور خود چرخ می‌زنند. در مرحله‌ی دوم، به رغم این که اینجا عقیده‌ای حاکم است، هیچ گونه سازمان دهی ندارد و در نتیجه شما با یک نهاد مشخص روبرو نیستید و وزارت ارشاد کار خود را می‌کند و بقیه هم کار خود را و همه هم درست است که در ظاهر با هم اختلاف دارند، اما نهایت همه به یک جوی آب می‌ریزند و در این میان ملت می‌بازد و حکومت و انصارش بهره مند می‌شوند.

از طرف دیگر، رژیم پهلوی می‌کوشید از خودش دفاع کند و حصار مستحکمی را به دور خودش کشیده بود و تلاش می‌کرد جلو هر چیز، یا اندیشه‌ای را که گمان می‌کرد می‌تواند در این حصار رخنه کند، بگیرد. در واقع ما با یک دیکتاتوری که در محافظت از خویش تلاش می‌کرد، روبرو بودیم. در نظام جمهوری اسلامی، به دلیل شرایط ویژه که فرصت دیکتاتوری را از آن گرفته است، ما با رژیمی که تنها به دفاع از خود بیندیشد، طرف نیستیم. این رژیم به دلیل خصلت ویژه‌ی فاشیستی‌اش، ناگزیر به حمله‌ی مداوم است. به یورش‌های مختلف، به بهانه‌های مختلف، هر بار هم تحت یک عنوان. روی همین اصل، دیگر سانسور پایش را از دامنه‌ی اختیاراتش هم فراتر می‌گذارد و در خصوصی‌ترین کردار، گفتار و پندار شما دخالت می‌کند تا مبادا در جامعه شکل ویژه‌ای جز آن چه که به مصلحت نظام است، بروز عینی و عملی پیدا کند. در واقع به تعریف دیگر، جمهوری اسلامی تلاش می‌کند که به نوعی دیکتاتوری یا به قول آقای خاتمی قانون گرایی برسد، اما توانش را ندارد. آقای خاتمی یا نظریه پردازان رژیم وقتی به این فکر افتادند که دیگر کار از کار گذشته بود و کاسه‌ی صبر

مردم، از نظر اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی، آموزشی، کار و سرمایه و به ویژه امنیتی لبریز شده بود.

\* کلا نظر شما درباره نقش و تاثیر مطبوعات در جامعه و ارتباط آن با آزادی های سیاسی و اجتماعی چیست؟  
\* بدیهی است که مطبوعات در جوامع گوناگون، نقش های متفاوتی را دارند که همه هم مهم است. اما در جوامع به اصطلاح جهان سوم، این نقش بسیار حساس تر و تعیین کننده تر است. روی همین اصل هم هست که نظام‌هایی مثل پهلوی یا جمهوری اسلامی به طور کلی همه و یا دست کم ۹۹ درصد از مطبوعات را در زیر سلطه خود دارند. در جوامع دمکراتیک، مطبوعات نقش اصلی خود را در رساندن اطلاعات در زمینه های مختلف بازی می‌کنند و نهایت بیش از چند درصد امکان فریب مردم را، آن هم در کوتاه مدت، نخواهند داشت. در صورتی که در جوامعی مثل ایران، مطبوعات نه تنها نقش اطلاع رسانی را دارند، که از آن مهم تر، چه بخواهند و چه نخواهند، رهبری و هدایت جامعه را به عهده دارند. این امر بسیار بزرگی است که نمی‌توان به راحتی از روی آن و نقش آن گذشت. برای مثال، در پیش از دوم خرداد مطبوعات به جای این که آقای خاتمی را به مردم معرفی کنند و کارنامهی روشنی از گذشته و حال و برنامه های آیندهی او ارائه دهند، از او یک قهرمان ساختند و توانایی هایی به او دادند که نه تنها در او نبود، که امکان آن نیز وجود ندارد. برای همین است که شما می‌بینی مردم انتظاراتی از آقای خاتمی دارند که نه او می‌تواند بپذیرد، چون یک روحانی وفادار به اعتقاداتش است، و نه می‌تواند اجرا کند. مصلحت خود و نظام هم که اجازه نمی‌دهد همه چیز را بر ملا کند و بگوید خانم‌ها، آقایان مگر کورید و نمی‌بینید من یک روحانی هستم و انتظارات شما بیهوده است. چرا فکر می‌کنید «این سرخی سحرگه» است.

\* در مورد فعالیت مجدد کانون نویسندگان در ایران چه فکر می‌کنید؟ در

این باره از مدت‌ها پیش اختلافاتی وجود داشته است. عده‌ای از جمله شاملو راه اندازی مجدد کانون را به وجود آزادی بیان و سایر آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه مربوط دانستند و عده‌ای دیگر مانند گلشیری معتقد به راه اندازی کانون برای دفاع از منافع صنفی نویسندگان، و بدون در نظر گرفتن شرایط حفقان و سرکوب وسیع در جامعه، بودند.

\* اجازه بدهید ابتدا عرض کنم که این نگاه، دست کم به کانون نویسندگانی که من یکی از اعضای فعال آن بودم، نه تنها غلط است، که بسیار برخوردنده است. اعضای کانون نویسندگان یک مشت بره نبودند که آقای شاملو یا هوشنگ گلشیری برایشان تکلیف تعیین کند. دست کم در دوره سوم چنین نبود. بدیهی است انسان‌هایی که برای آزادی و بیان بی حصر و استشنا تلاش مستمر داشتند و تا پای جانشان پیش رفتند، نمی‌توانند گله یا دنباله رو باشند. برای همین هم هست که کانون نویسندگان ایران، تنها در این دوره است که قربانی‌های زیادی می‌دهد. کسانی که در راه بیان اندیشه شان کشته شدند که اعتقاد به فعالیت های چریکی یا مخفی و یا مبارزه‌ای به غیر از بیان اندیشه و گفت و گو نداشتند. بدیهی است که هر کس راه خود را انتخاب می‌کند و این سخن من به معنای انکار یا تاثیر راه های دیگر نیست. می‌خواهم روشن شود تراژدی کشته شدن یک متفکر، جدا از این که جایگزینی آن به سادگی جایگزینی یک مبارز یا یک رزمنده نیست، در چیست.

در یکی از همان جلسه های نخست بود که آقای شاملو هم حضور داشت و تا حدودی همین اندیشه را بیان کرد. از جمله کسانی که برای ایشان پاسخی داشت، این کوچک ترین فرد در جمع بود. خاطر من هست بر مبنای سخنی که در ارتباط با انتشار «تکاپو» زده بودند، به ایشان با همه احترام فراوانی که برایشان دارم و بسیار بسیار کارنامه شان افتخار آمیز است، گفتم اگر نگوییم روشنفکران، دست کم این شاعران و نویسندگان جامعه هستند که می‌توانند نیروهای بالقوه در جامعه را با آثارشان و

مواضع شان هدایت کنند. اجازه بدهید که همان طور که «تکاپو» تا امروز ۶ شماره‌ی آن در آمده است و به سهم خود راهی را پیموده است و از جمله مسالهی کانون را با میزگردها زنده کرده است، این جمع تلاش خود را برای احیای مجدد کانون دنبال کند تا زمانی که نگذارند یا عکس آن ثابت شود. بعد از آن هم بود که کانون به اعتقاد من یکی از درخشان ترین دوره هایش را پشت سر گذاشت و با انتشار متن ۱۳۴ نویسنده و یا دفاع از آزادی بیان و اندیشه در همی این سال‌ها، کارنامهی پرباری از خود به جای گذاشت. یقین اطلاع هم دارید که در همی این سال‌های پر فراز و نشیب و به ویژه پر هراس، آقای شاملو همیشه با کانون بود و پای همی اعلامیه ها و یا اطلاعیه ها را امضا کرد.

در مورد گلشیری هم باید عرض کنم، در کانون و در میان نویسندگان و به طور کلی جامعهی روشنفکری یا سیاسی داخل ایران اصلا از چنین پایگاهی برخوردار نیست که حرفش بتواند حجتی باشد. آن هم، این گونه که در خارج از کشور گاه گاهی می‌شنوم. این هم البته مشخص است چون اگر نگویم همی روشنفکران خارج از کشور، بیشتر آنها هنوز هم در همان حال و هوای آن سال‌ها بسر می‌برند. البته گلشیری این خصلت را دارد که همه جا خود را جلو می‌اندازد. چنان که بارها می‌شنیدیم که خود را دبیر یا سخن گو یا رهبر کانون یا جمع مشورتی اعلام می‌کرد و تا توضیح می‌خواستیم، ظفره می‌رفت یا بیان آن را از سوی خود انکار می‌کرد.

طبیعی است که گلشیری هم به عنوان یک عضو فعال کانون که دوست داشت همیشه پرونده های کانون را همراه خود داشته باشد تا مبدا از غافلهی سالاری عقب بماند، نظرات خود را داشت و از آن دفاع می‌کرد و چون جلسه اقناعی بود، بدیهی است که در برابر استدلال قدرتمند آزادی بدون حصر و استشنا، از عقیده خود می‌گذشت. اما این جنبه جذب و جلب شدن به قدرت، همیشه در گلشیری بوده است. مختص این نظام نیست، در زمان پهلوی هم او چنین گرایش هایی را زیاد نشان داده است، که

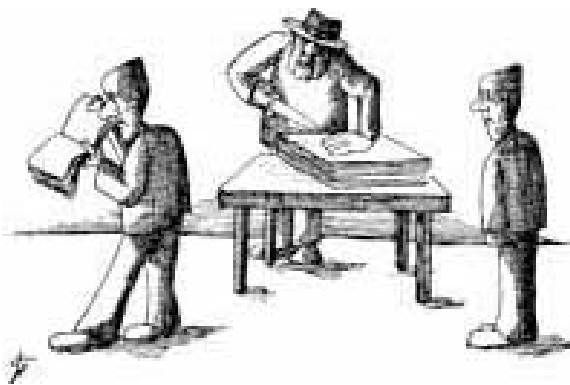
البته معنای آزادی هم همین است که هر کس هر چه می‌خواهد بکند، اما به شرطی که به حقوق دیگران لطمه و صدمه نزند. من بسیار متاسفم که متاسفانه گلشیری این را رعایت نکرد و از حقوق دیگران سوء استفاده کرد و نه به عنوان گلشیری داستان پرداز، که به عنوان نماینده کانون نویسندگان ایران، دست در دست حکومت و یا نماینده آن گذاشت.

او خود بهتر از هر کس می‌داند که نه مختاری و نه پوینده و نه غفار حسینی و یا براهنی یا من که در خارج از کشور بسر می‌بریم و یا بسیاری دیگر که در ایران هستند و من به همین خاطر نامشان را نمی‌آورم، نه تنها به تنهایی به او رای نمی‌دادیم، که به ویژه در مورد گفت و گو با دولت به هیچ وجه زیر بار نمی‌رفتیم که او نمایندگی داشته باشد. چون از سال‌ها پیش موضع غیر کانونی خود را در مجله «گردون» اعلام کرده بود و به صراحت نوشته بود اصل

اول برایش پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی است و این یعنی پذیرش اصل ولایت فقیه یا شتر سواری گلشیری. بعد هم که میدان را خالی دید با آوردن کسانی که تمام سال‌های گذشته، من حتا یک بار در جمع کانون ندیدمشان، کاری کرد که هویت درونی خود را بر همگان آشکار کرد و البته، متاسفانه آبروی کانون را برای اندک زمانی، زیر سؤال برد تا این که همگان دریافتند این اتفاق، یک حرکت جمعی نیست. متاسفم البته که بعد هم خواست کارنامه‌ی کانون نویسندگان ایران را به حکومت بفروشد، آن هم با آن فضاخت که یقین خبر دارید، و خوشبختانه نتوانست و بسیاری از نویسندگان آگاه و متعهد، مثل جناب شاملو، در این بازی سیاسی و داد و ستد حقیرانه‌ی میان نویسندگان و دولت مشارکت نکردند و اجازه ندادند دست‌هایشان آلوده شود. چنان که گمان نکنم گلشیری با عقب نشینی‌اش و آمدنش به خارج از کشور، پس از اعلام دوره‌ی دوم مجمع عمومی سفارشی و آن هم در همان روزهای برگزاری آن، وقتی که متوجه شد چه اشتباه بزرگی

کرده و چه فضاختی به بار آورده و دریافت حقیرتر از آن است که کسی یا کسانی به جز چند جوان بریده از حکومت پشت سرش بایستند، بتواند دست‌های خود را بشورد و گمان نکنم در این دوره دیگر آبی برای شستن چنین دست‌هایی وجود داشته باشد.

\* به نظر شما رواج وسیع آزادی بیان در جامعه در گرو چه مولفه‌هایی است؟ چه جامعه‌ای و با کدام مختصاتی می‌تواند



آزادی بیان را به عنوان یکی از بروزات یک جامعه آزاد و برابر انسانی تامین کند؟

\* به نظر می‌رسد هر نظامی، با هر نامی می‌تواند آزادی‌ها را به نام مصلحت‌های خود زیر سؤال ببرد. پس گمانم اگر بپردازیم به این اصل که هر جامعه‌ای باید تلاش کند خود را برساند به اصل هویت فردی، آن گاه می‌توانیم از چنبره‌ی پر پیچ و خم عملکرد نظام‌ها رهایی بیابیم.

به اعتقاد من ابتدا باید برسیم به خودشناسی فردی. به بلوغ سیاسی اجتماعی فرهنگی فردی. هر فرد باید یاد بگیرد که خود سره را از ناسره تشخیص بدهد و از تکیه‌ی کامل به دیگری یا دیگران و یا رهبر و حزب و سازمان یا گروه دست بردارد. این سخن من البته نفی فعالیت‌های جمع نیست. منظورم این است که زمانی به گروه یا سازمان یا حزبی بپیوندیم که دارای هویت فردی باشیم و به عنوان یک صاحب اندیشه، یک شهروند آگاه بر همه‌ی امور به طور نسبی، همراه و هم پیمان شویم. نه این که از روی ناآگاهی و ندانم

کاری، به صورت سیاهی لشکر مشارکت کنیم و اجازه دهیم کسی یا کسانی به نام آرمان‌های ملت و غیره هر چه خواستند بکنند و بعد ما باز از روی ندانم کاری سرخورده بشویم و به انتقاد خشمگینانه بپردازیم. در واقع اگر به این شعور برسیم، به هویت فردی و برای هر مساله‌ای خود صاحب نظر باشیم و موضع بگیریم، بدیهی است که به یک نظام دموکراسی می‌رسیم که در آن همه‌ی آزادی‌ها برای همگان وجود دارد و به حقوق هیچ کس، اعم از اقلیت یا اکثریت، تجاوز نخواهد شد و مهم تر این که آن نظام یا نمایندگان آن کلاه سر کسی نمی‌توانند بگذارند و تا کوچک ترین خطایی مرتکب شدند، از مسئولیت برکنار می‌شوند.

— با تشکر از شما!

\* \* \*

توضیح «نگاه»: پاسخ‌های آقای منصور کوشان به سئوالات «نگاه»، که به صورت کتبی در اختیار ایشان گذاشته شده بود، داده شده است.

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:

— در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده آن خواهد رسید؛

— فقط مقالاتی را برای چاپ در نظر می‌گیرد که برای این نشریه فرستاده شده باشند؛

— در تلخیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطلب شما تلخیص شود، حتما این را قید کنید؛

— تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛

— نسخه‌های ارسالی را پس نمی‌فرستد؛

— اگر ترجمه می‌فرستید، یک نسخه از اصل مطلب را هم ضمیمه آن کنید؛